[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ تولد [illegible] ۱۳۰۱ [illegible]

احمد [illegible] ۱۵ [illegible]

ذیقعده ۱۲۸۵ [illegible]

[illegible] ۱۲۸۳

تاریخ [illegible] اعظم

۱۵ [illegible]

احمد ۱۰۵

[illegible] ۱۲۰۲

تاریخ [illegible] اعظم ۱۲۰۲

[illegible] ۱۲۸۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی قیاس مر خدایرا که آفرینندهٔ جهان

و دارندهٔ زمین و آسمان و روزی دهندهٔ انس

و جان است غفاری که کرمش صحن و سینه پوشانی

منور معرفت خود برافروخت و قهاری که برق

غضبش رخت وجود کافران سوخت بش عرق پاک

بوخت

بوخت راه نمایندهٔ طالبان است و غضبش کردن

شکستهٔ ظالمان است عنایتش دستگیر سرگشته

و ستایش یاری بنده هر گشته صد هزاران هزار درود صلوة

نامیات و تحف تحیات زاکیات بروضهٔ مقدس و قبهٔ

منور و مشهد معطر و قالب مطهر خواجه کائنات و مفخر ا

الموجودات و خاتم الانبیا و سید البشر و شفیع المذنبین

الی یوم الحشر محمد المصطفی صلی الله علیه و آله افضل الصلوٰة

و اکمل التحیات بر آل و اولاد و اتباع او باد رضوان الله

علیهم اجمعین بعد بدان ایدک الله تعالی فی الدارین

که دبیری صنعت شریف و حرفت بس لطیف است

پیوسته اهل قلم را بحضرت ملوک و سلاطین رتبهٔ عظیم بوده

و جهت جمیع بهٔ وضیع و شریف برایشان محتاج گشته

همواره

همواره اسباب معاش ایشان مهیا آمده و منزلت قلم

لایزال که محل قسم ذوالجلال است قوله تعالی نون والقلم و ما

یسطرون و حدیث رسول صلعم موکد این حال شده که اول

ما خلق الله القلم و فضلا هر عصر هر کس در اندازهٔ خود بیانها که

و براهین آورده اند در تعریف شروع کردن و خوض نمودن تطویل

دارد چون القاب و عبارات متقدم درین عصر کمتر در رقم

[illegible]

[illegible]

بیاید و حال مختصر چند از آنچه مرغوب و موزون اهل روزگار

است بنابر مبالغه و التماس عزیزان یار که به شیوه یا نثر را

دلیل واضح در دکش بود وحده العزیز ز طبع زلال و زر

وش ضمیر ترسل نویسم بکری دلپذیر پسندیده بش

بود فاهم عام بتحفه رسند در هر مقام [illegible] بگیره رای

باموز خطا زیر دان [illegible] چو زند بن نو [illegible]

بود در خور مردم روزگار ضرورت بکار صغار و کبار

چو خواهی که نامت بماند بجای پسر را و پسر بیاموز راه

نویسنده را دست گویا بود کل دانش از طبع رو یا بود

خردمند باید که باشد دبیر نوازد در پادشاه و وزیر

بلاغت با خط چو گوید ایش باندیشه معنی نغز اندیش

بالفاظ آن گزیده کوتاه تر بخط آن نویسنده دلخواه تر

مطول نوشتن نباشد پسند / تو اندک نویس و نکهدار پند

سخن چند کم‌تر پسندیده‌تر / که بسیار گفتن بود درد سر

چو یاقوت باشد سخن در زبان / سبک سنگ باشد بها بس گران

چه خوش گفت آن سرور بخردی / که با دوار بلا حاجت سرای

حذر کن ز نادان ده مرد گوی / چو دانا یکی گوی پرورده گوی

پس بدین واسطه در اختصار کوشیده‌ام قول و مطبوع آنکه حسبنا الله

وطلبا لمرضاته ما را باید بجای حروف فاتحة الکتاب یاد آوری نمیسر گاه

ذلیل رقعه باشد در اصلاح آن کوشیده و قلم عفو بر معایب آن کشیده

دارند و دبیر باید که از اعتراض محترز باشد و عنان قلم را از تعذیب

مسلمانان کوتاه کند تا در آن یوم که لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله

بقلب سلیم معاقب نکردد و دبیر باید که سر قلم را دراز تراشد

و خط منحرف بندد و کاغذ دبیز و مداد سیاه بکار برد و حرفها را یکدیگر

نزدیک نویسد و الفاظ و الا مهار ادر ار نک شد هر زمان که این شر اطلا

نگهدارد خطر اینک نویسد و دبیر باید که در خواندن و نوشتن

نامه و نامه را واجب داند چون نوشته را تمام کند فرو خواند و اگر

سهوی خطایی رفته باشد باصلاح آن و اگر مقام تعجب باشد قدر

خاک پاک بر سر نوشته ریزد و انگهی در پیچد و عنوان بر سر آن

نویسد اگر کسی را نام محمد است شمس الدین جلال الدین نویسند علی را

زین الدین حسن را تاج الدین حسین را کمال الدین موسی را

کلیم الدین عیسی را روح الدین داود را عز الدین سلیمان را

سلیم الدین یوسف و نور را ضیاء الدین لطف الله و مانند

آن نهار الفر الدین و در جمیع مراتب آداب و القاب مرقوم

مرعی داشته تا از جمیع معایب محفوظ ماند بفضلک و کرمک

اعلیحضرت سلیمان مرتبت

کیوان رفعت بهرام صولت جمجاه ظل اللهی گیتی ستان مالک

ملوک جهان خسرو زمین و زمان قهرمان ایران مظفر الدنیا

والدین خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه

بنده کمترین سگان عتبه بارگاه گردون اشتباه بلب ادب

وضراعت مقبل و ملثوم گردانیده از حضرت آفریدگار مزید عمر و دولت

سلطنت و جهانداری را از سر خضوع و خشوع می طلبد و

و استدعا را

و استدعا را از همه خلق جهان آمین یا رب العباد

بر رای عالم آرای نواب مستطاب عرضه میدارد

که چند سال است ولایت کرمان بواسطه زواید خارجیات و رسوم

محدثات و تکلیفات و عوارضات خراب شده و بسبب هجوم

جراد محصول نرسیده و درین سال حکم همیون لا یزال نافذ گشته اگر

فی الاقطار و الربع المسکون شرف صدور یافته که وجوهات

[illegible]

بقایای سالها را از عجزه و رعایای ولایت مزبوره طلب دارند

الحال محصل آمده بسیاست تمام وجوهات مذکوره را وصول میکند

و رعایا را طاقت ادای آن وجه نیست و قوت و قدرت آن

نمانده و از عمارت و زراعت باز مانده و از سر بطالت و فاقت

ندارند و جلای وطن نموده باطراف و جوانب متفرق میشوند بر ضمیر منیر روشن

ناظر نواب کامیاب مخفی نماند که چون احوال عجزه و مساکین ولایت

مزبوره

مزبوره در غایت پریشانی و نهایت ناتوانی بود واجب شد

که بعرض نواب مستطاب رسانیدن امید که نظر عنایت و مرحمت

شامل حال این بیچارگان مختلف الاحوال گردد باقی سایه

چتر همایون بر مفارق عالمیان مبسوط باد رب العباد

عرضه داشت کمترین بندگان بذروه عرض و کلای جلای

نواب مستطاب فلک جناب گردون قباب جوزا رکاب ویدون

فریدون خدم سلیمان حشم دارا دربان جمشید پاسبان

نایب سلطان اعظم ولیعهد شهنشاه عالم نایب السلطنه

العلیه العالیه روحنا فداه میرساند که قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت

بشکنم که کحل الجواهر دیده امیدواران است که این کمترین بعد از فوت

پدر چیزی در بساط ندیده که موجب عبور معاش بوده باشد و چند نفر

صغار بیدست و پا بر سر این بیچاره افتاده و بسکه [illegible] از این و آن

قرض کرده

قرض کرده تا حال اسباب مدار ایشان را بطوری که دانسته صرف

شده حال از یکطرف ارباب طلب و از یکجانب پریشانی ایتام

سر گذشت را در پیچ و خم کدورت انداخته از هر سو راه چاره مسدود

و بیتاب دیده بعد از تفضلات جناب باری روی امیدوار بدربار

گردون مدار اقدس استدعا از کرم عمیم عالمتاب که آفتاب

عنایت و مرحمت ضیا بخش ساحت احوال این بیچاره

احوال گرد دباتی و سایهٔ رافت بر سر اهل عالمیان مستدام

و پاینده باد برب العباد [illegible] آنکه

عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و شهامت دستگاه فتوت

و مناعت انتباه امیر الامراء العظام نتیجة الخوانین الکرام محمد خان

نایب قدیم خدمت مملکت ابد فرجام متوجهات خواطر والا

سرافراز بوده بدانند که چون درین وقت موکب فیروز کوکب

ساحت

[illegible]

ساحت فیروز قصبه سراب گشت معلوم شد که چندین خانوار

ایل از طایفه موصولانلو فرار کرده بار دبیلی و قراجه داغ و سایر الوکات

و محالات رفته اند و متوجهات سابق گذشته آنها لا وصول مانده لهذا

مقرر فرمودیم که عالیجاه اخلاص و ارادت نشان احمد بیگ توشمال

مزبور نزد آن عالیجاه آمده هر قدر کس که از طایفه مزبوره با آن حول و حوش

آمده توقف دارند با او روانه اوطان اصلی خود ساخته که آمده

[illegible]

عشق از اول سرکش و خونی بود
تا گریزد هر که بیرونی بود

تو که ناخوانده درس عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]

مشغول کامیابی و رعیت بی‌غرض شده متوجهات خود را کارسازی گشته هرگاه

دقت نکنند و روانه نمایند متوجهات ایشان بهمین واسطه

لم یصل مانده مبلغ معتدبه فرسرکار خواهد شد در صورت از انقیاد آنچه سعی بلیغ

و اهتمامی لازم است که حسن اهتمام خود را ظاهر و باهر سازد و همواره

بعرض احوال پردازند عریضه بدرستی [illegible] به عرض خاص صاحب

قبله‌گاهی الوالی مهابا طول الله عمره میرساند که هرگاه از راه ذره‌پروری

داده اند

و مرحمت گستری جوابی حال این کمترین بنده باشند اگر نه [illegible]

که از ابتدای بهار ربیع الاول تا حیات مستعار در کالبد بدن باقیست و کدورتی

صورت وقوع نداده بنوازش و مرا از فیض خدمت سراسر سعادت آن حضرت

امید که انتهی بحسن الوجه بتبه و مرزوق گردد آمین یا رب العالمین

عالیجناب قدرت نقاب خورشید احتجاب

خدارت و طهارت دستگاه خدیجه الزمانی بلقیس مکانی والده [illegible]

ذات عصمتها و عفتها پیوسته در کنف حجلهٔ عفاف متمکن

بوده باشند و چون بعد از طی چهره آرای عرایس و شهود راز شریفه

خورشید انجلا امید است که چون در تعویق شده اطوار

آقا محمود خاله زاده مهیای عازم آن ولایت بود موازی پنجعدد مهر شاهی

و دو توپ قلمکار و ده توپ فدک و چهار زوج کفش

مصحوب موی الیه ارسال نمودم بار باف و خرج و مصرف خانه

و کهنه

و پیچها نمایند و همه روزه احوالات را بانجام هر گونه مهمات و فرمایشات

بوده باشند بمقام اعلام در آمده منصه ظهور خواهد رسید باقی و السلام

اخوی اعزی نور چشمی با جان برابرم ابراهیم ارزم و

مرقوم رجوع داریم محمد رضا حفظه الله تعالی پیوسته از جمیع عوارضات

روزگار زمان در حفظ و حمایت قادر بیچون بوده کام جوی مطالب دارین

و مقضی المرام ... باشید بنده و کرمه بعد از طی مراسم و شاهد عالی

[illegible]

اعزی سید لطف الله که چند روز قبل با محمد امین مکاری یزدی عازم

آن صوب بود موازی بارکلیه خادم و قرقند که از بابت وجه طلب

از آقا محمد گرفته بودم مصحوب ایشان الیه ارسال نمودم و قدری

کرمان خریده بودم ممکن نشد که لهذا البته روانه نمایم سه روز بعد

الیوم احمد مکاری عازم آن جناب است همراهی ایشان الیه ارسال شد

خواهم که همه روزه مطلب جات سقط را بنویسد که اطلاع حاصل

کرده

[illegible] ... عازم آن صوب ... [illegible]

[illegible] ... بیرون ... [illegible]

تیغ ... اجل ... [illegible]

[illegible] ... روز ... [illegible]

کردد دماغ تمام شد هر که نخواهد لقای تو — فرزندی ارجمند باشد نور العیون

محبوب القلوب ثمرة الفؤاد میرزا عبد الرشید حفظه الله تا نوشته قرین

صحت و کمال عافیت باشد بنده و کرمه و بعد او خوش در منوف مهذب

رحیم پیلور عازم آن صوب میشود موازی سه رأس گوسفند و سر تاب

برنج و دو من روغن برای عروس نور چشمی عبد المجید ارسال نمودم به

برنج را پاک کنند و سایر خورده ریزه‌ها و مدارکات در خانه بود

موجود است و خودم روز سه شنبه عازم آستان بوسم که باید

روز پنجشنبه و جمعه که دوازدهم شهر رجب المرجب است کار و بار عروسی

با کام برسد البته کوتاهی و اهمال ننمایند که بعد از ورود مطلع حضور گردد

که باعث توفیق مطالب شود باقی والسلام   حرره الاقل [illegible] موقوف

از کاتب آقا محمد رحیم سلمه الله تعالی بر صفحه صحیفه و دلو اشکاری نگارد

که چون در [illegible] او ان الم تو امان جز وحشت رستم بگذارد هوش

پرداز

[illegible]

پرداز وحشت اثر از مرحوم مغفور آقا عبدالشکور طاب الله ثراه مسموع

گردید خدا شاهد به حال و گواه این مقام است که به هموم و غموم دچار

این مخلص هم آورشده که عشر از اعشار آن در حیز تحریر نخواهد آمد

گر نویسم شرح غم بیجم شود   چونکه مهر فرد از افراد بشر

بنا بمضمون صدق مقرون آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت

شربت ممات را خواهد چشید و رحلت از دار الغرور

[illegible]

[illegible]

بدار السرور خواهد کشید میباید که آن مخدوم نیز بمقتضای آیه وافی الهدایه

ان الله مع الصابرین با عمی نفسه دامن صبوری بر میان زده صبر و شکیبائی را

شعار خود ساخته خداوند جلیل اجر جزیل و صبر جمیل کرامت فرموده

بازماندگان را السلامت بدارد و آخر مصایب و نوائب بوده باشد

و بازماندگان را در حفظ و حمایت حق آگاه فرماید و تمام را صبر جمیل کرامت

فرماید و از جمیع بلیات سماوی و ارضی محفوظ و محروس فرماید همه روزه

[illegible]

حقایق

حقایق حال الله غفر را مع ارجاع خدمات لایقه بمقام اعدام و در ابید

فی سالانه صفر [illegible]

[illegible]

شرط بر اینکه هر گاه قبل از موعد ترک [illegible] مستحق اجر [illegible] ۱۲۹۲

[illegible]

بعد الحمد والتحیه سبب از تحریر این

کلمات شرعیة الآیات آنکه بفروخت بعقد لازم

جازم شرعی دالسنه و فهمیده بالطوع والرغبه من الجبر والکراهیه

آقا لطف الله تبریزی تمامی و همگی یکقطعه خانه و باغچه مزروعه مشجره واقع

در محله شتربان ممدوده بملک [illegible] زمان و بملک آقا سلمان و من الطرفین

بشارع بمبلغ شش تومان رایج [illegible] الضرب سلطان [illegible]

ارباب [illegible] غلامحسین میرزا رضا

[illegible]

عباس [illegible]

بتاریخ شهر رجب المرجب من الشهور

125

[illegible]

دیناری هزار دینار قیمتاً بمبایعه آقا مهدی خوئی و بجزم مشتری مز نور

[illegible]

بایع مبیع مذکور بثمن معلوم فیه و معقود علیه و صیغه صحیحه لازمه

[illegible]

جاریه مبایعه شرعیه مشتمله بجمیع شرائط و ارکان و خالیه از کافه نواقص

[illegible]

و بطلان جاری و واقع شد این چند کلمه بر سبیل قباله قلمی گردید

[illegible]

فی تحریر لیله شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۵

[illegible]

~~فی وجه عالیجاه احمد بیک توپچی~~ م

[illegible]

~~فی وجه عالیجاه احمد بیک توپچی~~ م

[illegible]

عالیجاه ~~آقا قاسم ... بخارائی~~

تحریر فی شهر رمضان سنه ۱۲۵

اقرار و اعتراف شرعی نمود عالیجاه حاجی جعفر احمد

[illegible] بر اینکه از مال خاص و خالص ... حاجی جعفر احمد ...

[illegible]

ترزی مبلغ دویست تومان رایج دیوان محمد شاهی تمام ارجه [illegible]

نخود و زنا و گیتان پانصد دینار قیمتاً و بر ذمه مقرر بود ثابت

ولد زم است که [illegible] تا از صاحب تحریر از الفضایل مدت یک [illegible]

تمام او او مهمان [illegible] عمر و بهانه [illegible] تحریراً فی شهر شوال ۱۲

[illegible] ارسال شد از [illegible] طلب
[illegible] حیدر [illegible] خط [illegible] طلب
[illegible] [illegible] تا به
[illegible] [illegible] الحقیقه
[illegible]

فواجب صیغه [illegible]
المبارکه المیمونه شرعیه
اکاباً و قبول [illegible]
الداعی

[illegible] کوه الاکره
عصمت [illegible] کوزل [illegible]

[illegible] اسمعیل [illegible] مهدی [illegible]
[illegible]

ولکن [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] کل [illegible]

[illegible] خرقه حرمت [illegible] [illegible]

[illegible] زاده [illegible]
[illegible] ناز [illegible]

الصدر [illegible]

او بار [illegible]

[illegible] ق

سبلغ بست تومان رایج دیوان [illegible] وصه [illegible] کمبه مبارکه

کاری و واقع گردید بتاریخ شهر رمضان المبارک ۱۲۸۷

[illegible] آقا رضا تبریزی [illegible]

[illegible] آقا جبار تبریزی [illegible]

[illegible] بقبضه شمیر جوهردار خراسان [illegible]

[illegible] مسمه

[illegible] تمع
[illegible]

[illegible] تمع
[illegible]
ولیکن
[illegible]

ولیکن
[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قرار [illegible] مبلغ [illegible] آخر [illegible]
[illegible] و چهار [illegible] شد و در آخر [illegible] واقع گردید
[illegible] مبارکه [illegible]
[illegible] ۱۲۵۹
[illegible] رمضان المبارک
[illegible] ۲۲

سلیمان قلی خان قاجار از عساکر [illegible] دیوان

[illegible] تمام [illegible]

در [illegible] ماه اسد [illegible]

تحریراً فی شهر رمضان المبارک ۱۲۸۲

سلیمخان از [illegible] الحرام ۳ [illegible] خالص

عزت نشان آقا [illegible] واصل [illegible] سیادت و نجابت [illegible]

اقا میرابراهیم

[illegible]

۱۲۸۲

اقا میرابوالقاسم خراسانی گردید تحریراً فی شهر رمضان المبارک ۱۲

مستحفظین دروب دارالسلطنه تبریز

در این اوان سیادت توامان عالیجاه میرزا [illegible] غلام

دارالخلافه طهران [illegible] احوال نشده [illegible] سالها

روز [illegible] مقصد [illegible] تحریراً فی شهر رمضان سنه ۱۲

ملتزم [illegible] جماعت تفنگچیان دارالسلطنه تبریز

[illegible]

۱۲۸۲

هرگاه از آن اصحابی باستقبال بجهت جات خارج از قلمرو رفته باشند

مبلغ سیصد تومان بعنوان جریمه و سرجان بدیوان اعلی داده باشند

لازم دانسته و در عهده شناسند تحریراً فی ۲ شهر رمضان سنه ۱۲۵

القاب ممالک محروسه خاقانی که در عنوان

رقم جات می نویسند مثلاً تبریز و اصفهان و قزوین را دار السلطنه

نویسند یزد را دار العباده کرمان را دار الامان کاشان را دار المؤمنین کرمان

شاهان را دار الدوله و شیراز را دار العلم طهران را دار الخلافه رشت را

دار المرز همدان را ... بروجرد را دار السرور زنجان را دار السعاده

اردبیل را دار الارشاد خوی را دار الصفا ارومی را بلده مرند را

قصبه دهات را قریه نویسند اسامی شهور بزبان عرب

محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الاخر

جمادی الاولی جمادی الثانی رجب المرجب شعبان المعظم

رمضان المبارک   شوال المکرم   ذی‌قعده الحرام   ذی‌حجه الحرام

صول ــــــــ و نشارات

[illegible]

حساب الف و شتر را الف نویسند   حساب اسب و استر و الاغ [illegible]

حساب گوسفند و گاو را رأس نویسند   حساب [illegible] را [illegible] نویسند

حساب شمشیر و کارد و غیره را قبضه نویسند   حساب [illegible] و [illegible] را [illegible] نویسند

حساب [illegible] و کاغذ و [illegible] را باب نویسند   حساب [illegible] و [illegible] را [illegible] نویسند

اسامی سالهای ترکان

سیچقان ئیل موش   اود ئیل بقر

بارس ئیل پلنگ   توشقان ئیل خرگوش   لوی ئیل نهنگ   ییلان ئیل مار

[illegible]

حساب هندوسه چهار مرتبه است آحاد و عشرات مآت و الوف

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یوم السبت روز شنبه یوم الاحد روز یکشنبه یوم الاثنین روز دوشنبه

یوم الثلثا روز سه شنبه یوم الاربعا روز چهارشنبه یوم الخمیس روز پنجشنبه

یوم الجمعه روز آدینه

قد تمت تمام شد ... بید حقیر الفقیر المذنب ... آمین ... اللهم اغفر له ولوالدیه ... ۱۲۹۲

[illegible]

بدان و آگاه باش که این فال آدم ... است ...

شخصی که ... طالع ... دارد هر کجا برود ... رسد و ... خواهد ... باشد و مدام ...

باشد ... دارد و ... روزی ... در ... مردم ... بود و ... ادرسد و ...

... سفر و معامله ... باشد ... که خوب است ... از ... گم کرده ... روز ...

... رسد و ... عالی دارد ... خوش ... رسد و ... شخص ... بالا ... که دشمن

دوست و ... دارد که در ظاهر ... و در باطن دشمن است و خود ... از او ...

دارد ... آن که ... بالا ... جسم ... دارد و ... دوست دارد ...

تمت الکتاب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین بدانکه این نسخه ایست در بیان
چند مقدمات و ارقام سابقه و عدم لاحقه مذکور شده است این رساله را قصّه ملکه گویند اما در عبارت
ترکیه مذکور بود و این فقیر ضعیف حقیر را طالب ذوق و شوق پیدا شد و این رساله را العبارت
فارسی بسته ام که خوانند اما شنیده کمال صدور در دل طبعهای سلیم و اعتقادهای مستقیم دارند و از معانی
خبردار بخوانند و . مسوخات بیست و پنج است به موجب است فیل خرگوش
خوک کلاغ سنبوره عنکبوت سنگ پشت فارت شب پره خرچنگ روباه زنبور
زهره سهیل خرس عقرب نهنگ طوطی سگ مرش مار بوسمار موش میمون
کلاغ تمام شد اما فیل بجهت آنکه با حیوانات دختر [illegible] لعنت به بلا گرفتار شد فیل
خرگوش زنی بود [illegible] خرگوش شد خوک [illegible]
از النصاری [illegible] خوک شد کلاغ مردی [illegible] بود [illegible] کلاغ شد سنبوره
مردی بود [illegible] و فضیلت داشت [illegible] سنبوره شد عنکبوت زنی بود [illegible]
[illegible] عنکبوت شد سنگ پشت زنی بود که با شوهر خود [illegible] سنگ پشت
زنی بود [illegible] فارت شد مردی بود [illegible]
ابراهیم [illegible] فارت شد شب پره زنی بود [illegible] شب پره شد
خرچنگ مردی بود [illegible] داشت [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین   بدانکه این نسخه ایست
در بیان چند مقامات در ایام سابقه در عدم لاحقه مذکور شده است این رساله را قصه ملکه گویند اما
در عبارت ترکیه مذکور بود این فقیر ضعیف حقیر المذنب توفیق پیدا شد و این رساله را بعبارت فارسی
مبدل گردانید اما شنیدگان و در روزگار طبعهای سلیم و اعتقادهای مستقیم دارند و از مطالعه جزو دارند
بخوانند و این نسخه را رونق یابند و باین صورت ترتیب و تالیف و تصنیف کرده شاه محمد گیلانی ملا
نور محمد بن تیمور ملک عفی الله و الدیه ولمشایخه و لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات شفاعت (?)
حضرت پیغمبر آخر الزمان محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است فمن رغب عن سنتی فلیس منی یعنی نکاح سنت
است و هر که رغبت نکند از امت من نیست و من از آن بیزارم و حق سبحانه و تعالی بیزار است اما
راوی روایت میکند که پادشاهی بود و دختری صاحب جمال و نیکو فصیح و شیرین احوال و سینه (?) صالحه
صالحه و عفیفه عالم و فاضل بعد از مدتی تحصیل علم این دختر بحد بلوغیت رسیده روزی پادشاه نزد دختر
خویش کس فرستاد که گفته ای فرزند من و سرور سینهٔ من و نور دیدهٔ من بهر کس میل کنی من ترا به نکاح او در آرم والا

خودش

خودش پسند نمودی دختر در جواب پدر گفت ای پدر الجنس مع الجنس یعنی از مناسب خود قبول
بکنم و اگر پادشاه یا امیر یا سلاطین باشد قبول میکنم و چون این قصه را به پادشاه گفتند پادشاه
فرمود دعوی گیلانها کرده است بهیچ نوع تغییر نتوان کرد و بعد از ایام چند پادشاه
فوت شد و این دختر تخت و مملکت عالم را متصرف شد و حکم رانی میکرد
دیگر روز بر تخت نشسته بود بوزیران و معتمدان خود گفت من چند سوال دارم هر کس
جواب دهد من در نکاح او باشم خواه پادشاه خواه امرا خواه فقرا خواه آزاد و تخت
پادشاهی از او باشد و قسم یاد کرد که از قول خود برنگردد و شرط خود را تغییر ندهد و این
باب شهرت گرفت و ولایت بولایت شهر بشهر این حدیث مشهور شد
و از اطراف عالم و اکابر و اشراف عالم و دانشمندان بزرگ و کوچک از برای
مقصود این دختر آمدند که بلکه از سوال ملکه جواب دهند ملکه ایشان را طلب کرد
و گفت که هر کس سوالهای مرا جواب دهد من در نکاح او باشم و اگر جواب
ندهد سر او از تن جدا خواهم کرد بجهت عبرت دیگران دانشمندان در این
باب عهد و شرط او را قبول کردند اگر جواب گوییم ترا در نکاح خود آوریم و اگر
جواب نتوانستیم گفتن تو مختار روا داری خواه بکش خواه ببخش و بعد از آن
ملکه پرسید و بسوال گفتن مشغول شد دانشمندان و عالمان از برای جواب
گفتن آمده بودند عاجز و متحیر ماندند جواب گفتن نتوانستند همان ساعت
دختر حکم کرد همه را حاضر کنند و بکشند و میگویند که در آخر روز هفتاد هزار

دانشمند دعا بتفصیل رسانید چنانکه امیرالمؤمنین فرموده که اهلک من عرف قدره و یعنی هر کس
قدر خود نشناسد بود که ملامت اختلاف این حدیث کرده در هیچ کتب که هر که دروغ
گوید جزای او اینست و بعد از آن چنین روایت کرده که پادشاهی کرد این قصه شهر روم
رسید از شهر روم بترکستان رسید و در ترکستان دانشمندی بود صالح و دانا و صد الف نام
داشت از ترکستان شهر روم سفر کرد و بعد از چند ایام در روم رسید در شهر روم شهرت
تمام داشت مشهور شد از ترکستان دانشمندی آمده است می گوید که سوال ملکه را جواب
دهم ملکه او را طلب کرد و گفت ای جوان دریغ باشد که سر ترا از تن جدا کنم که نیکو جوانی
زیرا که تا حال هزار دانشمند را بقتل رسانیده ام از برای این صد سوال زنهار که گرد این
دعوی نگردی که خون تو ناحق ریخته نشود دانشمند گفت قوله تعالی کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم والیه ترجعون پس سوال وار کرد و سخن پر جواب بر وفق نامه
و ترا من یا حساب شود چنانکه همه نکته گوید که زبان جان من امید و زنهار پروانه
هیچ جا ندانم اگر شعله شمع سوخته شوم هیچ حجت نیست بعد از هر سوال پرسیدن
مشغول گشت پرسید که پیش از همه چیز حق سبحانه و تعالی چه چیز را خلق کرده است
دانشمند گفت کاف و نون را پیش از همه آفرید ملکه گفت بعد از آن چه کرد دانشمند
گفت که کاف طلب کن و نون ساکن را ملکه پرسید چه معنی دارد دانشمند گفت که کن
فیکون میشود ملکه پرسید که از کجا آمی دانشمند گفت که از صلب پدران و از رحم مادران
ملکه گفت بچه دلیل دانشمند گفت که کیف پرورشم ملکه پرسید فرمی خوری دانشمند

گفت

گفت غم آخرت میخورم ملکه پرسید چه پرورش دانشمند گفت کفن می پوشم
ملکه پرسید در کجا می باشی دانشمند گفت در گورستان میباشم ملکه گفت حجت
بر سخن خود بیار ملکه پرسید که پیش از همه کدام آفریده است دانشمند گفت پیش
از همه کس جان نام که خلق را آفریده شد ملکه گفت دلیل بیار دانشمند
گفت قوله تعالی والجان خلقناه من قبل من نار السموم ملکه پرسید که پیش از همه خدای
تعالی چه چیز را آفرید دانشمند گفت که بهشت و جهنم این هر دو را جفت آفرید
یکی زنگی داده یکی زن با زنگی زنگ کردم ایشان جفت آفرید بقدرت
خویش ملکه پرسید که پدر شیطان کیست دانشمند گفت پدر و مادر ابلیس نیست و جبلت است
ملکه پرسید که پدر ندارد و مادر ندارد و در دنیا علف خورد و آب خوردن چه چیز است
دانشمند گفت آن عصای موسی بود ملکه پرسید چند چیز بی پدر و مادر است
دانشمند گفت پنج چیز بی پدر و مادر است ملکه پرسید کدام اند دانشمند گفت
آدم علیه السلام   حوا علیها السلام   ناقه صالح علیه السلام   قوچ اسماعیل ع
عصای موسی علیه السلام   ملکه پرسید چه طعام است که از طعام دنیا نیست و از طعام
بهشت نیست کدام است دانشمند گفت آن عیسی ع ملکه پرسید که بچه دلیل
دانشمند گفت قوله تعالی   اللهم انزل علینا مائدة من السماء ملکه پرسید
در دنیا چند است گفت که دو و از دو است ملکه پرسید کدام است دانشمند گفت
از هر چه اثنین   والارض والسماء   والبحر والخشکی   والشمس والقمر   والجنة والنار

کوه دین حیات ممات والبرد والحبا والعرش والکرسی و لوح والقلم والتقی
ملک پرسید او اختر سست چنانچه اندر زمین کدام است دانشمند گفت که ا
نگشتری سلیمان آن کدام نماز است از آسمان نازل شده است و بر زمین
نرسیده است کدام است دانشمند گفت که آن نماز بیت است باز ملک پرسید که آن
کدام مرغ است که پای ندارد و دندان ندارد و شیر خنده میکند و مانند حالا بچه آن
مبدل شده است دانشمند گفت که آن شب پره است باز ملک پرسید که کدام است نه جانور است
دانشمند گفت اول گفتار جهود و جدوه سوسمار روباه خوک سنگ پشت
کالی خرس ملک پرسید که جانوران چرا بدین صورت مبدل گشتند دانشمند
گفت گفتار از بنی اسرائیل و مزاده بود بدین صورت شد جهود خوک تر ارش
بود از اهل لی معنه سنگی گرفته و روک بیاورد نیاورد بدان صورت شد
سوسمار وقتی که نمرود علیه اللعنه ابراهیم را در آتش انداخت کافران هر وامیدیدند
ایشان تماشا میکردند بدان صورت شد سنگ پشت در زمان آدم علیه السلام
ترازودار بود در آتش انداختند کافران بر بالا و پخشها بر آمده نظاره میکردند که
ببینند چگونه ابراهیم علیه السلام میسوزد بدین صورت گشتند خوک آن کسانند
که عیسی را او بر او گفتند بدین صورت گشت روباه صانع بود و بر او کی میکرد
بدین صورت شد باز ملک پرسید اصل ملائکه از چیست دانشمند گفت از آتش
ملک پرسید آدم را چرا آدم خواندند دانشمند گفت آدم را از سر زمین آفریده است

ادیم الارض

ادیم الارض ملک پرسید که حوا را چرا حوا خوانند دانشمند گفت زنده آفریده است
پرسید ملک پرسید که کدام پیغمبر بی پدر و مادر است دانشمند گفت شیث علیه السلام ملک
پرسید چرا بی پدر و مادر شد دانشمند گفت که بگرد در میان آدم و حوا ساخته شده است
آدم گفت فرزندی که متولد میشود از خم است در این باب از برای آن امتحان بکرد
مجامعت کرده آدم علیه السلام نطفه خود را در شیشه نهاده و بعد از آن زمانه
ساعت از آن شیشه پسری پیدا شد نام وی را شیث نهادند ملک پرسید که خط
استوا چند است دانشمند گفت چهارده است ملک پرسید که کدام است
دانشمند گفت خط آدم در وجود آمده و نقطه صد کمال مرتبه ملک پرسید که چرا از شش
است دانشمند گفت که کفر و ایمان از اسمه است که کفر و ایمان قرین یکدیگرند
الله
ملک پرسید که کفر و ایمان چرا در هم جدا نیست دانشمند گفت از برای آن که
ایمان است یعنی کفر و ایمان زرده و سفیده تخم مرغ ملک پرسید که عشق در کجا باشد
دانشمند گفت در رخساره کفر آدم میباشد ملک پرسید که عقل در کجا میباشد
دانشمند گفت در دل میباشد ملک پرسید که عقل و فهم در کجا میباشند دانشمند
گفت که اندرون سر مغز باشد ملک پرسید نفس و نفس در کجا میباشد
دانشمند گفت اندرون معده میباشد ملک پرسید که دل در کجا میباشد
دانشمند گفت قوله تعالی الا ان قلوب المؤمنین بیت الله ولو او تو از برای
آنکه حق سبحانه و تعالی فلانی گفتن نمیشاید زیرا که کفر محض است یعنی لم شیئی

محیط است ملکه پرسید که درین دنیا کدام شهر عزیز و شریف است دانشمند گفت
مکه مدینه از آنکه قرآن در مکه نازل شده است بحضرت رسول علیه السلام دیگر آنکه محمد المصطفی
صلی الله علیه و سلم در مدینه مدفون شده است ملکه پرسید درین دنیا عمارت عظیم که کرده است
دانشمند گفت درین دنیا عمارت عظیم فرعون کرد ملکه پرسید دلیل بیار دانشمند
گفت قوله تعالی یا هامان علی الطین فاجعل لی صرحا ملکه پرسید درین دنیا عمارت
سنگین که کرد دانشمند گفت که شداد بن عاد ملکه پرسید که دلیل بیار دانشمند گفت
قوله تعالی الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد
ملکه پرسید که درین دنیا کدام شهر معظم است دانشمند گفت قوله تعالی الم
غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین ملکه
پرسید که اصل یاجوج و ماجوج از چه چیز است دانشمند گفت که از نطفه آدم است
و ایشان جوانان پاکیزه روی اند بعضی دراز گز باشند و گوشهای ایشان
یک گز باشد و قد بالای بعضی سه گز باشند از قیامت تا فراز آن بسیار باشند
و درین دنیا آدم و انس و وحش را می خورند و فساد می کنند ملکه پرسید دلیل بیار
دانشمند گفت قوله تعالی یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض ملکه پرسید
و دیگر کدام پیغمبر شاخ داشت دانشمند گفت ذو القرنین ملکه پرسید چرا ذو القرنین
نام نهادند دانشمند گفت که قرن این دنیا است و قرن آن دنیا است اما
بیک روایت قرن از او شاخ گویند چرا دو شاخ گویند قرن صاحب مشهور اصل

نام وی

نام وی اسکندر است ملکه پرسید که اصل شتر از کجا است دانشمند گفت که از بهشت
ملکه پرسید که دلیل بیار دانشمند گفت قوله تعالی و من الابل اثنین ملکه پرسید که
اصل گوسفند از کجا است دانشمند گفت از بهشت آمده است ملکه پرسید که دلیل بیار
دانشمند گفت قوله تعالی و من الغنم اثنین ملکه پرسید که اصل اسب از کجا است دانشمند
گفت از باد است بقدرت حق سبحانه و تعالی ملکه پرسید که اصل خر از کجا است دانشمند
گفت که اصل از سنگ است ملکه پرسید آن کدام [illegible] ان قیامت بیکم کم دانشمند
و هیچ کم نشود دانشمند گفت آن شب و روز است ملکه پرسید که آن کدام درخت است
که دوازده شاخ دارد و هر برگ و هر برگش دو نوع میوه است یکی سفید یکی سیاه دانشمند
گفت آن یک سال است و آن دوازده ماه است آن سی برگ او هر ماهی سی روز است و هر برگ
بر که دو نوع میوه است یکی شب یکی روز ملکه پرسید که اول از فرزند که مرد دانشمند گفت
آن هابیل بود که قابیل را کشت ملکه پرسید که از آسمان چند کتاب نازل شده است دانشمند گفت
که چهار کتاب نازل شده است که مشهور است و دیگر آن صحف نازل شده اند پرسید که چهار مشهور کدام است

دانشمند گفت توراة موسی انجیل عیسی زبور داود قران محمد المصطفی

باز ملکه پرسید که چند پیغمبر گذشته است دانشمند گفت که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر

گذشت ملکه پرسید چند تن رسل بودند دانشمند گفت صد و سیزده مرسل بودند

و باقی همه نبی بودند ملکه پرسید انبیا کدام اند گفت مرسل آن باشد که جبرئیل

امده خدمت نموده و نبی آنست که جبرئیل وحی امده و بر آنها را الهام داده

باشند در جواب ملکه پرسید که چند پیغمبر افضل اند دانشمند گفت بیست پیغمبر افضل اند

ملکه پرسید کیانند دانشمند گفت آدم علیه السلام ابراهیم اسماعیل یونس ادریس ع

لوط هود صالح یوسف زکریا یحیی عیسی سلیمان داود الیاس

موسی خضر ایوب محمد المصطفی صلواة الله ملکه پرسید که ازین فاضلتر کیانند

دانشمند گفت که چهار پیغمبر افضل اند ابراهیم علیه السلام موسی ع ادریس ع عیسی ع

ازهمه فاضلتر محمد المصطفی ع که افضل [illegible] است ملکه پرسید که پیغمبر که مانده است

دانشمند گفت از نوح پیغمبر [illegible] ازهمه که مانده است گفت از ادریس ع باز ملکه پرسید

که شاکر

که شاکرتر از که مانده است دانشمند گفت از نوح پیغمبر مانده است ملکه پرسید که ذاکرتر از که مانده است دانشمند گفت

که دیگر پیغمبر نبوده باز پرسید که درمیان پیغمبران کدام پیغمبر بود که بسیار عمر زیست دانشمند گفت نوح پیغمبر

عمر زیست و پنجاه کم از هزار سال عمر زیست به روایت هزار سال که زاد و آدم علیه السلام شیث سه سال عمر داد

که از آنجا ملکه پرسید که چند بار بر پیغمبر رسید دانشمند گفت و چهل بار جبرائیل وحی آورده

ملکه پرسید که در چند سال قرآن نازل شد دانشمند گفت اول بسم ربک الذی خلق آخر الیوم اکملت لکم دینکم

تا آخر ملکه پرسید که پیغمبر چند پیغمبر طعام خورده دانشمند گفت بیست و چهار طعام خورده ملکه پرسید که قرآن چند

سوره دارد دانشمند گفت که صد و چهارده سوره دارد ملکه پرسید که چند آیه دارد دانشمند گفت شش

هزار شش صد و شصت و شش آیه ملکه پرسید که چند کلمه دارد دانشمند گفت هفتاد هزار و صد و هشتاد و نه کلمه است ملکه پرسید

که چند حرف دارد دانشمند گفت سیصد و بیست و پنج هزار و هشتصد و پنج حرف است باز ملکه پرسید که چند الف دارد

دانشمند گفت که چهل هزار و هفتصد و نود الف است ملکه پرسید که چند لام دارد دانشمند گفت نه هزار

پانصد لام است ملکه پرسید که چند جزو دارد دانشمند گفت سی جزو دارد و بر روایت دیگر سی و دو [illegible]

ملکه پرسید که درین دنیا چند پیغمبر بوده پادشاه دانشمند گفت پنج پیغمبر گفت کدام است دانشمند گفت

یوسف علیه السلام داود سلیمان ذوالقرنین مصطفی ملکه پرسید که از مغرب
تا مشرق در عالم کیان پادشاهی کردند دانشمند گفت چهار کس دو تن مسلمان و دو تن کافر اما آنکه مسلمان بودند
یکی ذوالقرنین و آنکه کافر بود یکی شداد و دیگر نمرود ملکه پرسید که کدام علما فاضل است یا فقیر گفت درویش
اندیش است قال النبی صلی الله [illegible] العلماء الانبیاء [illegible] علما میراث پیغمبران است ملکه پرسید بهشت چند نوع است
دانشمند گفت هشت است گفت نامهای ایشان چیست دانشمند گفت دار السلام دار الخلد
دار القرار جنات عدن جنات النعیم جنة المأوی جنة المقیم ملکه پرسید دوزخ چند دانشمند گفت
هفت هاویه حطمه سقر سعیر جهنم سعیر جحیم ملکه پرسید که کمترین چیزی در تن آدم چیست
گفت جان نفس است سوال از تن رود [illegible] ملکه پرسید بیشترین ترین چیزی در تن آدم چیست گفت
شکر است هیچ کس ایمن نباشد ملکه پرسید که تلخ ترین چیز در دنیا چیست گفت [illegible] شوهر دشمن
است باز ملکه پرسید که شیرین ترین چیز در دنیا چیست گفت توانگری است ملکه پرسید که بهترین
مردان کیست گفت [illegible] ملکه پرسید نزدیکترین چیزی بمردم چیست گفت مرگ است ملکه پرسید
که دورترین چیزی چیست گفت رفته است و نیز پرسید آینده چیست گفت آن جان است که وقت مرگ

از تن

از تن رود ملکه پرسید که از آسمان بلندتر چیست گفت سخن حق است ملکه پرسید که از زمین فراخ
تر چیست گفت سلطان عادل است ایضا پرسید که از کوه بزرگتر چیست گفت بهتان است
که بر بیچارهای گویند گفت چه سنگ تر در دنیا چیست گفت دل سخت است ملکه پرسید که گرم تر
از آتش چه چیز است گفت دل حریص است ملکه پرسید که سردتر از [illegible] چیست گفت نومیدی است
ملکه پرسید که جهان آباد بسیار است یا خراب گفت خراب بسیار است بچه سبب گفت آنکه آبادان
ویرانه خواهد شد ملکه پرسید مرده بسیار است یا زنده دانشمند گفت [illegible] بچه گفت نیز برای آنکه
زنده تمام خواهد مرد ملکه پرسید آن دو چیز دشمن یکدیگر که کدام است آن زمین و آسمان است نیز
پرسید آن کدام پیغمبر است که چهل روز [illegible] گشته باز خدا تعالی او را زنده کرد دانشمند گفت آن
[illegible] پیغمبر بود ملکه پرسید آن چه جانور است که [illegible] دانشمند گفت آن ماهی
یونس است ملکه پرسید آن چه چیز است که یکی بیش نیست گفت آن پروردگار عالم است
آن چه چیز است که سه نیست گفت یکی این دنیا است و یکی آن دنیا است و گفت آن
را است که چهار نیست گفت شریعت و طریقت است و حقیقت ایضا پرسید آن چهار است

پنج نیست گفت آن چهار عناصر اربعه است یعنی اصل آدم چهار چیز است آب خاک باد آتش
و دیگر چهار رکن عالم است و چهار تکبیر است و ایضاً پرسید که آن پنج است و شش نیست دانشمند گفت
فرض است ملکه پرسید شش است و هفت نیست گفت شش روز مؤمن بود که صفات ایمان را
درست بجا گرفته بود و نیز شش جهت است و ایضاً پرسید که آن هفت است و هشت نیست گفت هفت
طبقات آسمان است و هفت طبقات زمین است و هفت اندام پرسید که صفات سبعه
کدام است دانشمند گفت عالم یعنی دانا سمیع یعنی شنوا بصیر یعنی بینا قدیر یعنی توانا
متکلم یعنی گویا لا یموت یعنی نمیرد لا شریک یعنی شریک ملکه پرسید که آن نه است و ده نیست
گفت آنها ستاره است دیگر فرمایه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی سبحانه
و تعالی میفرماید که هر کس یک حسنه کند من ده حسنه میدهم الآن پرسید که یازده است و دوازده
نیست قرات ملکه پرسید که دوازده است سیزده نیست دانشمند گفت که دوازده
ماه است قوله تعالی اثنی عشر شهرا ملکه پرسید که چند پیغمبر زنده است گفت چهار زنده است
پرسید کدام است گفت عیسی ادریس خضر الیاس ملکه پرسید که زمینها و آسمانها کدام اند

بکدام کار مشغولند

بچه کار مشغول‌اند دانشمند گفت ادریس در بهشت است به حور راضی میباشد و حقه میدهد و درود
و عیسی در آسمان چهارم است با فرشتگان می باشد عبادت میکند آن دیگران
در زمین است یکی خضر است و دیگری در بیابان و هر که تشنه باشد دستگیری کنند و الیاس
در دریا است هر که غرق شود یاری میدهد ملکه پرسید که هر کس چهل ساله و پسر کی صد و بیست
ساله کدام است گفت آن عزیر پیغمبر است ملکه پرسید که چند جانور است که کشتی ایشان
کسان پیغمبر است او را دانشمند گفت که چهار جانور است گرگ آدم پرسید که گمی در طوفان نوح ۲۶
با در میان یاران وفادار و دیگری هدهد که پیک حضرت سلیمان بود هدهد که پیش سلیمان نصیحت
کرد ملکه پرسید چگونه نصیحت کرد گفت سلیمان پرسید از هدهد که شبها چه ثنا میگوئی گفت
میگویم از فرزند دور است اسباب آفت بیاد یه که فردا قیامت حشر است لشما بیائید
هم سلیمان پرسید در وقت گرفتن چرا چشم خود می پوشی هدهد گفت از برای آنکه عکس گیرد
گرفته است در روز قیامت آن کس را نشناسیم سلیمان باز پرسید که برای کی نصیحت جانور
هدهد گفت از رنج خود خورد از کسب دهان مخور ملکه پرسید که کدام پیغمبر بود که پوست و در زبان

پوشیده دانشمند گفت آن یوسف پیغمبر بود ملکه پرسید آن راز چه پوشیده گفت آن است در وقت دیدن
پدر از اسب بر زمین پیاده ملکه پرسید دلیل و گواهی دانشمند گفت آنست که از دیدنی بر یوسف عاشق شده
زلیخا گفت ای ... جبرئیل ... یوسف گفت که در کودکی ... خواهد شد از آنکه
حق تعالی سخن پیغمبر اغلاط نکرد بنابر این هیچ جهت گوشت و پوست در زمین پوشیده باشد اگر هم گوشت
هیچ پیغمبر را التفرون نخواهد شد چنانکه در حدیث آمده است قال النبی علیه السلام حرم الانبیاء علی الارض
بی گوشت و پوست پیغمبران بر زمین حرام است چرا که ایشان از کبر و حقد بیرون شدند ملکه پرسید
که آن کدام مرغ است جمع عشق در سر قول ... دانشمند گفت ققنس است جهل ...
و در او هفت سوراخ دارد و در هر سوراخ آوازه دیگر آید هیچکس نشنود و اگر آواز از هفت سوراخ
بشنود همه خلقان او ... یکبار بیهوش شوند و بد ... شوند و هیچ ... آن مرغ همه ... یکجا
و از ... و بالهای خود را از هم پریشان سازد و هیزم خود را بر یکدیگر ...
آتش پیدا میشود و همه بالهایش میسوزد و بعد از آن خودش میسوزد و خاکستر میشود یک تخم مرغ
پیدا میشود که ... پیدا شد ... ملکه پرسید فرزندان آدم بمیرند و در روز قیامت ...

و بگو صورت

و بگو صورت چه میباشد دانشمند گفت هر که در این دنیا مرده است چون بر معجزه ای حیوان
مرده باشند باز زنده میباشند و با هر الکای پرسید که پیش از همه گروهان کدام گروه به بهشت میروند
گفت امت محمد المصطفی علیه السلام میروند ملکه پرسید جانوران در دنیا خلق است و بعضی ...
ایشان را زنده خواهد کرد یا نه گفت یکی همه را زنده کرد ملکه پرسید که چند چیز به بهشت میروند
گفت ده از ده چیز در بهشت میروند گفت کدام است گفت ناقه صالح ... حمار عزیر
فیل سلیمان ... اصحاب کهف ... حوت یونس عصای موسی ... قربان اسمعیل
براق حضرت محمد المصطفی علیه السلام ملکه پرسید که اصول دین چیست گفت پنج است توحید عدل نبوت
امامت معاد ملکه پرسید توحید چیست دانشمند گفت یعنی خدا یکیست گفت بچه دلیل گفت
بدلیل آیه قرآن قل هو الله احد پرسید عدل چیست گفت یعنی خدا عادل است بچه دلیل گفت ... تعالی ... ظلما
للعبید ملکه پرسید که نبوت چیست گفت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در این دنیا آمده است و رفته است
ملکه پرسید بچه دلیل گفت دلیل آیه قرآن قوله تعالی ما کان محمد ... ملکه پرسید امامت چیست گفت یعنی امر
... با یازده فرزند امام بر حق است پرسید بچه دلیل گفت قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله آمنوا

چیست نیمی خدا آنکه همه را امر ... ودر ... کردند ...
... ابن ... بود که پرسید

الذین یقیمون الصلوة و هم راکعون ملکه پرسید بچه دلیل گفت قوله تعالی من یعمل مثقال ذرة خیرا یره

ملکه پرسید که فروع الدین چند است گفت پنج است نماز روزه زکوة خمس جهاد حج ملکه پرسید

که در دنیا چند کس گرسنه بوده اند دانشمند گفت هفده تن گرسنه بوده اند پرسید که اسمه گفت آدم صفی الله

شیث نوح ادریس شعیب موسی عیسی ذوالکفل الیاس داود لوط دانیال هود صالح

یحیی محمد مصطفی و یکی امیر المؤمنین علیه السلام گرسنه است سلمان فارسی عمار بن ... مقداد

هفده گرسنه ابوذر ابوالمحجن جابر جوان مرد قصاب ملکه پرسید که جان قرآن چیست گفت یس

ملکه پرسید که عمار قرآن چیست گفت آیة الکرسی ملکه پرسید که شمع قرآن چیست گفت یس ملکه پرسید

که چراغ قرآن چیست گفت تبارک الذی ... پرسید که نور قرآن چیست گفت قل هو الله احد ملکه پرسید که

چیست گفت بسم الله است ملکه پرسید ... قرآن چیست گفت انا فتحنا است پرسید که سر علم چیست گفت

صبر است قوله تعالی الصبر مفتاح الفرج یعنی صبر کلید همه علمهاست ملکه پرسید که صراط چیست گفت ...

مهر ... گشته ... قرآن که ... پرسید که ...

وان منکم الا واردها پرسید که ... چند است دانشمند گفت سه هزار ساله راه است ...

ملکه پرسید

ملکه پرسید که ... او چند است گفت از موی باریکتر است و از شمشیر تیزتر است

باز پرسید خدای تعالی عرش را بر روی چه نهاده است گفت عرش را بر گردن چهار

فرشته نهاده که خدای تعالی فرشتگان را ایشان از همه خلایق آفریده که حامله عرش اند

ملکه پرسید که ملک الموت کدام است دانشمند گفت ملک الموت فرشته است

که هر روز کار عالم او را موکل کرده است بر قبض کردن جان مردمان باز پرسید در کجا می باشد

گفت در آسمان چهارم است بر بالا خانه ... است ملکه پرسید خدای تعالی زمین را از چه آفرید

گفت از ... ملکه پرسید که قرار زمین چیست دانشمند گفت که کوه قاف که کوه ... است

گفت زیر زیر آسمان از آتش ملکه پرسید که قدر کوه چند است گفت

پانصد ساله راه است و پهنای آن ده هزار ساله راه است ملکه پرسید از آن سوی

چیست گفت هفتاد هزار عالم است و در هر عالم هفتاد هزار فرشته است که آدم را

سجده کردند ... ابلیس خدای تعالی ایشان را آفریده تسبیح میگویند که لا اله الا الله

محمد رسول الله علی ولی الله ملکه پرسید از آن سوتر چیست گفت ... است

و دوباره از شب او دو بار روستان را هست این عالم در میان پیهای اوست
ملکه پرسید که گفت که زمین هفتم جای کیست گفت آن میان است و زمین سیم جای ثعبانان
و زمین چهارم جای کژدمان است و زمین پنجم جای ماران است و جای دیگر دیوان است
زمین دیگر جای جای ابلیس است و همه اولاد و جنت زمین جای فرشتگان است
ملکه پرسید که زیر زمین هفتم چیست دانشمند گفت موضع گاو است که این عالم میان دو سر اوست
و این گاو را چهار هزار سر است از سر تا سر دیگر پانصد ساله راه است ایضا پرسید که جای گاو
چیست گفت مهره ماهی است گفت هیچ سخن نداند پرسید ماهی بر چیست گفت بر آب
گفت آب بر چیست گفت بر باد گفت باد بر چیست گفت بر قدرت حق سبحانه و تعالی گفت
قدرت بر چیست گفت هیچ کس نداند که قدرت بر چیست گفت از برای آنکه خدا را
در عقل جا گفتن زشت باشد بزرگ که گناه عظیم است ملکه پرسید که خدای تعالی را در چند روز
آفریده گفت در شش روز آفرید باز پرسید دنیا را گفت که قوله تعالی خلق الارض
فی یومین ملکه پرسید که عصای موسی از چه چوب است گفت از چوبی که آدم آورده

بعد ملکه

بعد ملکه پرسید که سنگ را از چه چیز آفرید گفت از آب دهن ابلیس آفریده شد
ملکه پرسید که دابة الارض چگونه بر آید و صفت آن چگونه است دانشمند گفت
که دابة الارض هفت روز میان باید بر او در سر روز آید و در چهار روز همه تن او بیرون
آید روی او چون روی آدم است گردنش چون گردن شتر و دم او چون تن
مرغ و پای او چون شیر و در وقت طلوع آفتاب مسجد خیف بدر است
او انگشتری سلیمان بدست چپ او عصای موسی بود همه مردمان همراه او نبود که
مسلمان باشند انگشتری سلیمان بر دهان ریش سفید باشند و هر که کافر باشد
عصای موسی را بر روی زنند روی ایشان سیاه شود بعد از آن هفت روز
ناپدید شود بفرمان خدای تعالی بعد از آن پیوسته از روز وقوع کنند ملکه پرسید
که قفل آسمان چیست گفت کلمه الله اکبر است که به درهای آسمان بر در بسته
شود ملکه پرسید که کور زادگان کیند گفت کور زادگان ماهی است و در شکم
او یونس بود ملکه پرسید که آفتاب یکبار بر روی تافت و دیگر

نخواهد تا قاف گفت آن دریا نیست ملکه پرسید چند دهنده مسلمان که بود دانشمند
گفت سه چه بود ملکه پرسید که چند تن در شکم مادر سخن گفت گفت چهار تن
پرسید کدام اند گفت عیسی و یحیی علیهما السلام و حضرت امیر المؤمنین فاطمه زهرا علیها
السلام در شکم مادر سخن گفت ملکه پرسید که چند پیغمبر را خدا بر آسمان برده است
گفت سه تن بودند گفت کدام اند ادریس علیه السلام حضرت عیسی علیه السلام محمد المصطفی علیه السلام
بود که بمعراج آسمان بردند و نشان عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت بدید
یک ساعت باز آمد بنا باز ملکه پرسید آن کدام سنگ است که موسی عصا را
بروی زد نهر روان شد آن کی بود گفت آن سنگ از بهشت بود
که موسی با عسکر در بیابان افتاد و عصا بر آن سنگ زد آب روان شد باز پرسید
دلیل بیابد گفت که حق تعالی در قرآن فرمود و اذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر
فانفجرت الخ هر یک چون طایفه محمد بودند آن سنگ را از جا بر برده داشته اند
آب خشک شد با برادر هر وقت که اهل بیت را آب بایستی نوشانیدی علیه السلام

نسخه جل
امدن

نسخه جل

تسبیح گویند ملکه پرسید که چند جز در بهشت میباشد گفت چهار جز الم سکر پیش شکر اقتاب اسم در بهشت
ملکه پرسید قبله چند است گفت پنج است گفت کدام است قبله ... کعبه ... مقدس
بیت المعمور قبله ملائکه عرش ملکه پرسید امام چند است گفت دوازده است گفت کدام اند
گفت امیر ابو طالب امام حسن امام حسین امام زین العابدین امام محمد باقر امام جعفر صادق امام
موسی کاظم امام رضا امام محمد تقی امام علی نقی یازدهم امام حسن عسکری امام مهدی صاحب زمان علیهم السلام
ملکه پرسید کدام گروه در آن وقت زنده میشوند و در بهشت میروند یا دوزخ گفت ایشان
با فرمان باشند و دشمنان اول زنده میشوند و در بهشت میروند یا دوزخ گفت اول زنده
میشوند که باز بزرگ و کسانی که ... ملکه پرسید که ... گفت قوله تعالی یا لیتنی کنت ترابا
ملکه پرسید ... است ... گفت ... زنان اند ایشان از زنان ... بیدار
نفس اماره خالص میشد ملکه پرسید هیجده هزار عالم را خدای تعالی آفریده کدام اند دانشمند
گفت هفت طبقه آسمان است و فرشتگان می باشند و هفت طبقه زمین بزبان می باشند
هر مخلوق که از این هفت طبقه آسمان و زمین است چهارده ... طبقه از بیابان است

لحمه جل

نسخه بدل

از وی خواستند موسی سنگ را چون آورد و بر آن عصا زد آب جاری شد

ملک پرسید خداوند باری تعالی خراج از چه آفریده دانا و در کجا است و نام دریای آن جهت

هر روز جایگاه کیست دانشمند گفت خداوند عالم خراج از خشم خدا آفریده و نهای

آنها ساویه خواستند بچه دلیل گفت قوله تعالی فامه هاویه و ما ادراک ما هیه خواستند دلیل

چرا گفت قوله تعالی لینبذن فی الحطمة و ما ادراک ما الحطمة پرسیدان جای کیست گفت

آن جای زنان است و معنی جا در سقر و سقر خانه رسید دلیل بیاید گفت قوله تعالی ما سلککم فی سقر ملک پرسید

آن جای کیست گفت آن جای کسی است که نماز بگذارد ملک پرسید آن جای کیست

گفت آن جای جهودان است و جای ایشان پس را درک زنده رسید دلیل بیاید گفت قوله

تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار پرسید آن جای کیست گفت آن جای جهودان است

سقر خواستند پرسید دلیل بیاید گفت قوله تعالی ان جهنم لموعدهم اجمعین ملک پرسید که طوبی چیست

گفت طوبی درخت است اندر بهشت ملک پرسید این منزل کیست گفت آن منزل

علی ابن ابو طالب است در هر خانه و در هر خانه اندر بهشت کسی که شاخ او بر آن درخت باشند

نسخه بدل

تمت

در روز دوشنبه ... [illegible] ... شهر [illegible] ... سنه ۱۲۸۲

باز در شیر یکطبقه حیوانات است شانزده و سیم یکطبقه چرنده و پرنده و چشنده یعنی آفریده

شده است زنده بشود در آسمان که طیور است همه سجده کنند ملک پرسید که آن سجده

عالم را دلیل بیاید گفت یکی دابه است به نزد آن که شش هزار گروه اند است و همه علما

همچنین تفسیر کرده اند ملک پرسید که آنچه چیز است که عالم خورد آدم بخورد گفت آن شیر است

ملک پرسید آنچه کرده را زبان و دل داده است دانشمند گفت مقدار است ...

از روز نخستین کرده اند گفت اگر تو اکنون جواب دادیم ملک پرسید مسئله ...

باید جواب داد گفت ... عز و جل ... ملک پرسید آن کدام که نشستها نهانی ایشان

باید مرد چه بود دانشمند گفت محمد المصطفی ... ابو بکر و عمر ... ملک پرسید ... سبب کسی ...

... عمر بود دانشمند گفت ... نهانی ایشان ... چه بود ... سر کرده ...

... دشمن بود ... آدم ... بر ... دشمن بود ...

دشمن در میان ایشان کم است ملک پرسید آن کدام چیز است که ... گفت

که آن ... بود ... بشنیدند ... مقدار ... پس ... بسیار

زنجیر را به بیم گیچ بیاد درم گر کس به عقرب شکم نافه را نو شیر بسته فیض گردن
ادب سر آن چیست که تربیت بعدم مجلد ماندن است آن چیست که پا با بست ریزه زند آن است
آن که گلگفته هر دو عالم آن چیست که اندر شکم خلق نهان است و انشند بطریق
ادب بر با غرایب و نفیح گند و گفت تو اول تو آخر مشیره من میان من نیان بود که ترک
بلاغ آوردم مقصود من آن بود که صد سال تراجواب دادم تا از زرگستان برای همینع الممات
اکنون بخش و صلدل و منتشر رفت پدر باید است تمت الکتاب بعون الملک

تمام شد الله اکبر

در یوم سه شنبه وقت نهار

۱۲۴۴

تشدید باذکر سلاطین
بحیث نصحه عبرت باطین

هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم